

بررسی دیدگاه عدم دستیابی به مدلول برخی از آیات بدون آگاهی بر سبب نزول (با تکیه بر دیدگاه علامه طباطبائی در تفسیر المیزان)

محمود ابوترابی (استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم قم)

jannat-ein@yahoo.com

سید محمد نقیب (استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم قم)

Amin200057@yahoo.com

عباس یوسفی تازه کندی (دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم قم)

valmoriat@mihanmail.ir

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۳)

چکیده

اسباب نزول از جمله دانش‌های قرآنی است که از مقدمات لازم برای تفسیر قرآن به‌شمار می‌آید. برخی از مفسران و صاحب‌نظران علوم قرآنی بر این باور هستند که در بعضی از آیات قرآن بدون آگاهی بر سبب نزول، امکان فهم وجود ندارد. با توجه به این که سخن حاضر با دیدگاه علامه طباطبائی در تفسیر المیزان - که قرآن را در روشنگری و بیان خود نیازمند چیز دیگر نمی‌داند -، مغایرت دارد، لذا ضرورت دیده شد، پژوهشی در نحوه تبیین آیات مورد بحث مؤلفان آثار علوم قرآنی در تفسیر المیزان صورت پذیرد. با توجه به ساختار پژوهش و کمیت آن، به احصای آیاتی پرداخته شد که بیش‌ترین استناد توسط دانشمندان علوم قرآنی درباره بحث حاضر را داشته‌اند. نتیجه تحقیق آن که در تبیین معنای آیات ایشان متکی به ظاهر آیات و روش قرآن به قرآن است. با این وجود در آیاتی که سبب نزول به صورت روایت از معصوم علیه السلام نقل شده و ملاک احادیث معتبر را دارد، در نظریه تفسیری ایشان نمود دارد، بدین ترتیب که در استنباط مطلبی که آیه به صورت قطع بدان دلالت ندارد، دیدگاهی را که روایات

بدان اشاره دارند تقویت می‌کنند. با این بیان می‌توان گفت که علامه طباطبایی در بیان آرای تفسیری خود متأثر از روایات معصومان علیهم‌السلام بوده است و تا جایی که ظاهر آیه بدان دلالت دارد، مورد استناد ایشان قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر المیزان، امکان فهم، سبب نزول، تفسیر قرآن به قرآن، تأثیرپذیری از روایات.

۱ - بیان مسئله

اسباب نزول از جمله دانش‌های وابسته به قرآن کریم و از شاخه‌های علوم قرآنی است که درباره زمینه‌ها و مقتضیات نزول آیات و سوره‌های قرآن بحث می‌کند. این دانش از زمان نزول قرآن کریم تاکنون همواره مورد توجه و اهتمام مفسران بوده است. گرچه اصطلاح اسباب نزول، اصطلاحی قرآنی نیست و گویا نخستین بار واحدی نیشابوری آن را به کار برده است، اما هر یک از دو واژه «اسباب» و «نزول» بارها در قرآن، به معانی مختلفی به کار رفته است (دشتی، ۱۳۸۲: ۲/۶۳۸). در اصطلاح مفسران و دانشمندان علوم قرآنی، رویداد یا پرسشی را که به اقتضای آن، قسمتی (یک آیه یا بخشی از آن، یا چند آیه یا یک سوره) از قرآن کریم هم‌زمان یا در پی آن نازل شده است، سبب نزول می‌گویند و مجموعه این رویدادها و پرسش‌ها، «اسباب نزول» نامیده می‌شود. البته این رویدادها و پرسش‌ها سبب تام نزول آیات نیستند؛ ولی به جهت آن که زمینه نزول آیات را فراهم می‌آورند، آنها را «سبب نزول» نامیده‌اند (بابایی، ۱۳۹۴: ۱۴۷ - ۱۴۸).

شناخت اسباب نزول، تأثیر به‌سزایی در فهم و تفسیر آیات قرآن دارد و صاحب‌نظران علوم قرآنی فواید بسیاری برای آگاهی از این دانش قرآنی برشمرده‌اند (ر.ک: زرکشی، ۱۴۱۰: ۱/۱۱۵ - ۱۲۳؛ سیوطی، ۱۴۲۱: ۱/۱۲۰ - ۱۲۱). مفسران قرآن در مورد اهمیت و لزوم آشنایی با دانش سبب نزول و نقش ممتاز اسباب نزول در این باره تردید نکرده‌اند؛ اما در این بین، برخی تفسیر قرآن را مشروط به شناخت سبب نزول دانسته‌اند و تفسیر را بدون آگاهی از آن، امری غیر ممکن قلمداد کرده‌اند (ر.ک: واحدی، ۱۴۱۱: ۱۰) و برخی نیز برای اسباب نزول هیچ فایده‌ای قائل نشده‌اند و آن را صرفاً یک گزارش تاریخی می‌دانند.

دو دیدگاه مطرح شده به‌نوعی راه افراط و تفریط را در پذیرش روایات سبب نزول درباره تفسیر قرآن، پیش گرفته‌اند، در صورتی که اغلب مفسران، بر قرینه بودن سبب نزول در فهم آیات قرآن، اذعان دارند و مهم‌ترین شاهد آن هم استفاده از روایات سبب نزول در تفاسیر فریقین است. حتی

در زمان صحابه، علم به تنزیل قرآن و این که آیات آن در چه زمان و مکانی و درباره چه کسانی یا چیزهایی نازل شده، ارزش و افتخار به‌شمار می‌آمد و معیار فضل و تقدّم صحابه بر دیگران یا برخی از صحابه بر دیگر صحابیان بوده است. امیرمؤمنان (علیه السلام) در ضمن خطبه‌ای می‌فرماید:

هرچه می‌خواهید از من بپرسید که به‌خدا سوگند از هر چه بپرسید به شما گزارش می‌دهم و درباره کتاب خدا هرچه می‌خواهید از من بپرسید. به خدا سوگند که هیچ آیه‌ای نیست مگر آن که می‌دانم در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا در کوه، و به خدا سوگند می‌دانم هر آیه‌ای از قرآن کجا و درباره چه کسی نازل شده است؛ زیرا پروردگارم به من قلبی بسیار خردمند و سنجشگر و زبانی بسیار پرسشگر بخشیده است (دشتی، ۱۳۸۲: ۶۴۳/۲).

آیات قرآن از نظر دارا بودن سبب نزول دو دسته‌اند: ۱. گروهی بدون آن که مسبوق به سبب نزول خاصی باشند، صرفاً برای هدایت مردم به‌سوی حق نازل شده‌اند. بخش بسیاری از قرآن را این گروه از آیات تشکیل می‌دهند. ۲. گروه دیگر که موضوع سخن پژوهش حاضر هستند، عبارت‌اند از آیاتی که بر اساس علت و سبب خاص نازل شده‌اند (ر.ک: زرقانی، بی‌تا: ۹۹/۱). در این میان بعضی از صاحب‌نظران علوم قرآنی، آگاهی از سبب نزول را در فهم برخی از آیات قرآن، ضروری می‌دانند. تعابیر ایشان در این مورد را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱. فهم بعضی از آیات و شناخت احکام آن بدون آگاهی از سبب نزول آنها ممکن نیست (الصابونی، ۱۴۰۵: ۱۹؛ غانم قدوری، ۱۴۲۳: ۳۹؛ جوان آراسته، ۱۳۸۰: ۹۶).

۲. بدون آگاهی از سبب نزول، مفاد آیه مبهم می‌ماند و نوعی تشابه بر آن حاکم می‌شود (رجبی، ۱۳۸۳: ۱۱۹). آیه الله معرفت در این زمینه می‌نویسد: «شأن نزول می‌تواند قرینه‌ای باشد تا دلالت آیه را تکمیل کند و بدون آن، دلالت آیه ناقص می‌ماند» (معرفت، ۱۳۸۱: ۹۷). همچنین آیه الله حکیم نیز معتقدند: آیاتی که سبب نزول آنها شناخته شده و مشخص نباشد، اسرار ساختار و تعبیر آن آیات، همچنان پیچیده می‌مانند (ر.ک: حکیم، ۱۴۱۷: ۳۹).

در مقابل این دیدگاه – که دلالت آیه را بدون شناخت سبب نزول، ناقص، مبهم و فهم آیه را غیر ممکن می‌داند – علامه طباطبایی بر این باور است که قرآن در دلالت خود مستقل است و نیازی به غیر خود ندارد. ایشان در این زمینه می‌نویسند:

قرآن مجید که از سنخ کلام است مانند سایر کلام‌های معمولی از معنای مراد خود

کشف می کند و هرگز در دلالت خود گنگ نیست و از خارج نیز دلیلی وجود ندارد که مراد تحت اللفظی قرآن جز آن است که از لفظ عربی اش فهمیده می شود (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۴۱).

ایشان درباره این که قرآن خود نور و روشنگر است و نیازی به روشنگری غیر خود ندارد، می نویسد: قرآن مجید کتابی است همگانی و همیشگی و همه را مورد خطاب قرار داده، به مقاصد خود ارشاد و هدایت می کند و نیز با همه به مقام تحدی و احتجاج برمی آید و خود را نور و روشن کننده و بیان کننده همه چیز معرفی می کند و البته چنین چیزی در روشن شدن خود، نباید نیازمند دیگران باشد (همان، ص ۷۶ - ۷۷).

این بیان به معنای نادیده گرفتن نقش و جایگاه سنت در تفسیر نیست. علامه طباطبایی با تأکید بر نقش معلّمی معصومان بیان می کند که چنان که از آیاتی چون ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (النحل: ۴۴) بر می آید معصومان سَمَت معلّمی معارف کتاب را داشته اند و همچنین عهده دار بیان جزئیات قوانین و تفصیل احکام شریعت که از ظواهر قرآن مجید به دست نمی آید، بوده اند (همان، ۴۳).

با وجود این که علامه طباطبایی معتقد است که قرآن در رساندن مقاصد عالیّه خود نیاز قابل توجه یا هیچ نیازی به روایات اسباب نزول ندارد، ولی روشنگری اسباب نزول در فهم و تعیین مصداق ها و موارد آیات را می پذیرد. ایشان بیان می کند: «البته دانستن اسباب نزول تا اندازه ای انسان را از مورد نزول و مضمونی که آیه نسبت به خصوص مورد نزول خود به دست می دهد، روشن می سازد و کمک می کند (همان، ۱۳۵).

اسباب نزول آیات، از جمله موضوعات پرتکرار در زمینه پژوهش است. این دانش قرآنی از قدیمی ترین و با سابقه ترین دانش های قرآنی است؛ لذا تحقیقات بسیاری در این زمینه، به صورت های مختلف همچون: استطرادی در ضمن تفسیر آیات قرآن در تفاسیر فریقین، تألیف مستقل همچون: اسباب نزول واحدی، لباب النقول سیوطی، نمونه یتنات در شأن نزول آیات نوشته محمدباقر محقق و شأن نزول تألیف آیه الله مکارم شیرازی و نیز به عنوان فصلی مستقل در دایره المعارف های قرآنی بحث شده است. (ر.ک: زرکشی، ۱۴۱۰: ۱/ النوع الأول؛ سیوطی، ۱۴۲۱: ۱/ النوع السابع؛ معرفت، ۱۴۱۰: ۱/ ۲۴۱ - ۲۶۸). با توجه به گستردگی بحث سبب نزول و موضوعات آن، تحقیقات بسیاری در این زمینه نگارش شده است به طوری که احصاء

تمامی آنها از ساختار تحقیق حاضر خارج است.

البته مقالاتی در مورد دیدگاه علامه طباطبایی درباره اسباب نزول تدوین شده که در ذیل به مهم‌ترین ویژگی‌های آنها اشاره می‌شود تا تفاوت آنها در روش و چارچوب پژوهشی با تحقیق حاضر مشخص شود:

۱. «اسباب نزول در نگاه طباطبایی، جوادی آملی و معرفت»، نوشته ناصر حیدرزاده، نشریه کتاب و سنت، ش ۲ بهار ۹۳. در این پژوهش به دیدگاه کلی علامه طباطبایی در باب روایات سبب نزول، مباحثی چون اعتبار روایات اسباب نزول، شیوه تعامل با روایات سبب نزول، عمومیت لفظ یا خصوصیت سبب، نقد سندی روایات اسباب نزول، نقد متن روایات اسباب نزول، تعدد اسباب نزول، تکرار نزول و پیامد تفسیری نگاه ایشان به روایات اسباب نزول بیان شده است.

۲. «علامه طباطبایی و معیارهای فهم و نقد احادیث اسباب نزول» نگاشته شادی نفیسی، طبع شده در مجله الهیات و حقوق شماره ۴ و ۵. در این مقاله نیز همچون نوشتار قبل بیشتر به نظریات علامه در باب معیارهای پذیرش اسباب نزول همچون مطابقت با مضمون آیه، لحن و سیاق آن و دیدگاه‌های ایشان در مورد روایت اسباب نزول پرداخته است.

۳. «اسباب نزول در نظریه تفسیری طباطبایی»، نوشته سید هدایت جلیلی، چاپ شده در فصلنامه مطالعات تفسیری، ش ۷. سؤال نویسنده در تحقیق این است علامه طباطبایی در مقام نظریه‌پردازی چه کارکرد یا کارکردهایی برای اسباب نزول در مقام تکون متن قرآنی و در مقام فهم و تفسیر متن قرآنی قائل است؟ در این نوشتار نیز به تبیین دیدگاه علامه طباطبایی درباره اسباب نزول و پیامدهای تفسیری آن پرداخته و در نهایت، دیدگاه صاحب تفسیر المیزان را در این زمینه نقد نموده و بر این باور است که پذیرش دیدگاه علامه طباطبایی، فارغ انگاشتن متن قرآنی از بافت و زمینه آن است (ر.ک: جلیلی، ۱۳۹۰: ۲۸ - ۲۹).

همان‌طور که در طرح مسئله بیان شد، برخی صاحب‌نظران علوم قرآنی، مدعی عدم امکان فهم صحیح برخی از آیات قرآن بدون آگاهی از سبب نزول هستند؛ لذا تحقیق حاضر عهده‌دار تبیین روش علامه طباطبایی در بیان مفهوم آیات مورد اختلاف است. بر اساس بررسی انجام‌شده تاکنون در هیچ نوشتاری چه به صورت کتاب مستقل یا مقاله به این بحث با رویکرد متنی پرداخته نشده است و مقاله حاضر در نوع خود جدید است.

با توجه به اختلاف روشی که بین صاحبان دیدگاه نیاز به روایات سبب نزول در فهم و تفسیر



قرآن با دیدگاه علامه طباطبایی وجود دارد؛ پژوهش حاضر براین است تا روش علامه طباطبایی را در بیان تفسیر آیاتی که صاحب نظران علوم قرآنی معتقدند، بدون استفاده از روایات اسباب نزول، امکان فهم صحیح وجود ندارد، مورد بررسی قرار گیرد. قابل ذکر است استخراج روش حاضر از کتاب «المیزان فی تفسیر القرآن» است.

با توجه ساختار تحقیق حاضر، امکان بررسی تمامی آیاتی که ادعای متوقف بودن فهم آنها بر شناخت سبب نزول شده، وجود ندارد. به همین جهت، تنها به بررسی تعداد محدودی از آیات پرداخته می شود. در بیشتر آثاری که در زمینه علوم قرآنی و اسباب نزول نگاشته شده اند، به مبحث فوائد اسباب نزول توجه شده است. یکی از مهم ترین و پرتکرارترین مباحث ذیل این عنوان در کتب یاد شده، بحث نیازمندی به سبب نزول برای فهم آیات است. مؤلفان آثار علوم قرآنی و اسباب نزول نیز سعی کرده اند که مشهورترین و بارزترین آیات در این مبحث را ارائه کنند. بنابراین، به جهت محدودسازی دامنه تحقیق، آیات مورد استناد جمع آوری و پرتکرارترین آنها احصا شد که به قرار ذیل است:

۱. آیه ۱۵۸ سوره بقره (ر.ک: معرفت، ۱۴۱۰: ۲۴۲/۱؛ حکیم، ۱۴۱۷: ۳۹؛ عنایه، ۱۴۱۱: ۳۴؛ قطان، ۱۴۲۱: ۸۱؛ زرقانی، بی تا: ۱۰۳/۱).
۲. آیه ۱۸۸ سوره آل عمران (ر.ک: عنایه، ۱۴۱۱: ۳۰؛ صالح، ۱۳۷۲: ۱۳۰؛ قطان، ۱۴۲۱: ۸۱؛ عتر، ۱۴۱۶: ۴۷؛ زرقانی، بی تا: ۱۰۳/۱).
۳. بررسی ادعای موقوف بودن فهم آیات به دانستن سبب نزول بر اساس روش علامه طباطبایی در تبیین معنای آنها.

۲ - بررسی دلالت عبارت «فَلَا جُنَاحَ» بر تخییر یا وجوب در آیه ۱۵۸ سوره بقره

از جمله مهم ترین آیاتی که بدون آگاهی از سبب نزول، امکان پی بردن به مدلول صحیح آیه میسر نیست، آیه ۱۵۸ سوره بقره است.

﴿إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۱۵۸).

در این آیه، اشکال شده است که از ظاهر آیه نمی توان وجوب سعی میان صفا و مروه را استنباط کرد و تنها می توان از آن جواز سعی را فهمید (ر.ک: سیوطی، ۱۴۲۱: ۱۲۲/۱؛ معرفت، ۱۴۱۰: ۲۴۲/۱)؛ زیرا عبارت «لَا جُنَاحَ» بین

واجب و غیر واجب مشترک است (فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۳۷/۴).

درباره سبب نزول این آیه شریف در منابع شیعی، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که از ایشان درباره واجب یا مستحب بودن سعی بین صفا و مروه سؤال شد، ایشان فرمود: پس از صلح حدیبیه در سال ششم هجری مقرر شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه، سال بعد برای انجام دادن مراسم عمره به مکه مشرف شوند و در این قرارداد چنین آمده بود که به مدت سه روز، مشرکان بت‌های خود را از اطراف بیت و هم‌چنین از روی کوه صفا و مروه بردارند تا مسلمانان آزادانه مراسم طواف و سعی را انجام دهند. پس از گذشت سه روز، بت‌ها برگردانده شد. برخی از مسلمانان به عللی هنوز مراسم سعی را انجام نداده بودند و با بازگرداندن بت‌ها، چنین گمان بردند که با وجود بت‌ها، سعی میان صفا و مروه گناه است. آیه یاد شده نازل شد تا مسلمانان از سعی خودداری نکنند، اگرچه بت‌ها آن‌جا باشند (ر.ک: حویزی، ۱۴۱۵: ۱۴۸/۱).

در منابع اهل سنت نیز روایاتی با این مضمون نقل شده که اصحاب به جهت این که در دوران جاهلیت بر سر این دو کوه، بت‌هایی نصب شده بود و بر آنها طواف می‌کردند و دست می‌کشیدند، سعی بین صفا و مروه را از اعمال جاهلیت می‌پنداشتند و خدای تبارک و تعالی این آیه را در رد پندار آنها نازل کرد (ر.ک: سیوطی، ۱۴۰۴: ۱۵۹/۱ - ۱۶۰).

مفسران فریقین با استناد به روایات سبب نزول آیه فوق نتیجه گرفته‌اند که مفهوم عبارت «وَلَا جُنَاحَ» در آیه شریف برای دفع توهم وجود منع شرعی برای سعی بین صفا و مروه است که در اذهان اصحاب نقش بسته بود (ر.ک: طوسی، بی‌تا: ۴۴/۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۱۵/۱؛ ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳۴۲/۱؛ بلاغی، بی‌تا: ۱۴۱/۱؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۵۷/۲؛ مراغی، بی‌تا: ۲۷/۲).

مفسران با استناد به سبب نزول، نظریه اباحه در سعی بین صفا و مروه را رد نموده‌اند و دلیل وجوب سعی بین صفا و مروه را روایات و اجماع مسلمانان بر این امر معرفی نموده‌اند (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۳۷/۴؛ بلاغی، بی‌تا: ۱۴۱/۱). همان‌طور که مشاهده می‌شود، بدون در نظر گرفتن سبب نزول در آرای تفسیری یاد شده، فهم صحیح آیه غیر ممکن یا بسیار دشوار به نظر می‌رسد. البته برخی مفسران در دلالت‌یابی عبارت، تنها به دلیل روایی بسنده نکرده‌اند و بعضاً به نکته‌های ادبی و قرآنی اشاره کرده‌اند؛ ولی این دلایل در حاشیه نظر تفسیری ایشان قرار گرفته است؛ زیرا مفهوم اصلی را بر اساس سبب نزول بیان کرده‌اند و سپس برای رد دیدگاه مباح بودن سعی، مستندات ذیل را آورده‌اند:

۱. تعبیر از «فَلَا جُنَاحَ» به معنای تخییر، فرض ضعیفی است؛ زیرا نفی «جناح» دلالت بر جوازی می‌کند که در معنی وجوب داخل است (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۱۵/۱؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۳۴۹/۱).

۲. «إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» خبری است به معنای امر و منظور از «فَلَا جُنَاحَ»، مباح بودن طواف برای هرکس که بخواهد نیست؛ زیرا بعد از امر، اباحه قرار نمی‌گیرد (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۲۲۹/۱؛ ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳۴۲/۱).

۳. تعبیر «فَلَا جُنَاحَ» در جای دیگر به معنای وجوب است؛ چنان‌که درباره نماز قصر به کار رفته است: «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ» (نساء: ۱۰۱). مثلاً به شخصی که نماز ظهر نخوانده است و گمان می‌کند که اقامه نماز ظهر، هنگام غروب آفتاب جایز نیست، گفته شود گناهی بر تو نیست در این زمان (غروب آفتاب) نماز ظهر بخوانی. این جواب، مستلزم نفی وجوب نماز نیست (الوسی، ۱۴۱۵: ۴۲۴/۱).

۲-۱- روش علامه طباطبایی در بررسی دلالت عبارت «فَلَا جُنَاحَ»

۲-۱-۱- بررسی مفردات آیه و احتمال معنای تخییر در سعی صفا و مروه

۱. جُنَاح: صاحب تفسیر المیزان با بیان اصل معنایی واژه «جُنَاح»، آن را به معنای میل از حق و میانه می‌داند و این نظر با آرای لغویان مطابقت دارد (ر.ک: ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۸۴/۱؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۱۱۱/۲). وی در ادامه می‌نویسد: مراد از آن «اِثْم» است و نتیجه نفی جُنَاح، جایز بودن فعل است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۸۵/۱).

۲. «يَطَّوَّفُ»: در اصل يَطَّوَّفُ بوده است و بر وزن يَتَفَعَّلُ که حرف «تاء» به «طاء»، به جهت سهولت در تلفظ قلب شده است (صافی، ۱۴۱۸: ۳۱۸/۲) و مصدر آن «التَطَوُّفُ» و از ریشه «طوف» به معنای پیرامون چیزی گردش کردن است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۳۲/۳). علامه طباطبایی درباره معنای واژه طواف می‌نویسد: طواف، گردشی را می‌گویند که از یک نقطه آن چیز شروع شود و به همان نقطه برگردد و از این جا معلوم می‌شود که لازمه معنای طواف این نیست که حتماً دور زدن اطراف چیزی باشد تا شامل سعی نشود. بنابراین، سعی بین صفا و مروه از مصادیق طواف است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۸۵/۱). همچنین از آیه «يَطَّوْفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ» (رحمن: ۵۵) که در توصیف جهنم و عذاب‌های دردناک است، به دست می‌آید که رفت و

آمد میان دو شیء را نیز طواف گویند، بدین سبب که در آیه شریف می‌فرماید: «مجرمان در میان دوزخ و آب سوزان در رفت و آمدند» (قرشی، ۱۳۷۱: ۲۴۹/۴).

۳. التطوع: از ماده «طوع» به معنای انقیاد و اطاعت است. طبرسی در مجمع البیان به تفاوت معنایی تطوع و طاعت اشاره کرده و بیان می‌کند که طاعت، در امور واجب و مستحبی استعمال می‌شود؛ ولی تطوع تنها در اطاعت و انقیاد مستحبات به کار می‌رود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۳۹/۱). علامه طباطبایی در نقد این دیدگاه بیان می‌کند: اگر این دیدگاه صحیح باشد احتمالاً به جهت این است که عمل واجب از آن‌جا که الزامی است به طوع و رغبت آورده نمی‌شود، برخلاف عمل مستحبی که هر کس آن را انجام دهد به طوع و رغبت خود و بدون هیچ شائبه‌ای انجام داده است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱/۳۸۵). چنان‌که لغت‌دانان تصریح کرده‌اند، اصل واحد در معنای ماده طوع، عمل کردن به مقتضای امر و حکم است با رغبت و خضوع و این ماده دارای سه قید است: ۱. رغبت؛ ۲. خضوع؛ ۳. عمل بر طبق امر (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۳۸/۷) و چون تطوع از باب تفعل است، قید «اختیار کردن» نیز به آن اضافه می‌شود (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۲۷۸/۲). ولی ایشان در ادامه بیان می‌کند، از نظر لغت، دلیلی بر عدم استعمال ماده «طوع» بر امور الزامی و واجب وجود ندارد، مانند آیه «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا» (فصلت: ۱۱)؛ چرا که در این آیه، خدای متعال به آسمان و زمین دستور می‌دهد بیایید، خواه با رغبت و خواه با اکراه (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱/۳۸۵).

۲- ۱- ۲- استدلال بر اساس زبان قرآن

کلمه «شعائر» جمع شعیره به معنای علامت است و هر آنچه که نشانه‌ای برای طاعت خدای سبحان قرار داده شده باشد، شعائر محسوب می‌شود (جوهری، ۱۴۰۷: ۶۹۸/۲). به گفته امین الاسلام طبرسی، «شعائر الله»، محل‌های معلوم و نشان‌داری است که خداوند آنها را محل عبادت قرار داده و هر محل معین برای عبادت، مشعر آن عبادت است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۳۸/۱). از نظر مؤلف تفسیر المیزان با توجه به این‌که از صفا و مروه در قرآن، تعبیر به شعائر الله شده است، مستفاد می‌شود که صفا و مروه، دو محل است که به علامت الاهی نشان‌دار شده و آن علامت، بندگان خدای را به سوی خدا دلالت می‌کند و خدا را به ادشان می‌آورد. همچنین اختصاص این امر به صفا و مروه در مقابل همه موجودات، دلالت بر این دارد که مراد از شعائر،

شعائر تکوینی نیست که تمامی موجودات آن را دارند؛ بلکه خدای تعالی، آن دو را شعائر قرار داده و معبد خود کرده تا بندگان در آن موضع، وی را عبادت کنند و خدا را به یاد بندگان بیاورند. بنابراین، شعیره بودن صفا و مروه دلالت بر این دارد که خدای متعال عبادت خاصی برای این دو مکان تشریع کرده است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۸۵/۱).

جمله «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا» نتیجه شعیره بودن صفا و مروه قرار گرفته است تا «اصل تشریع» سعی بین صفا و مروه را برساند این عبارت، دلالتی بر استحباب ندارد، به خاطر این که اگر مراد استحباب باشد، سزاوار بود که طواف آن دو را مدح کند و جا داشت بفرماید «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ السَّعْيَ بَيْنَهُمَا»، نه این که ذم آن را نفی کند و حاصل معنای آیه، این است که صفا و مروه دو معبد از معابد خداست و ضروری ندارد که شما خدا را در این دو معبد عبادت کنید (همو، ۳۸۶/۱).

مهم ترین دلیل علامه طباطبایی بر این که جمله حاضر بر استحباب دلالت ندارد، شیوه بیان، به اصطلاح «زبان قرآن» در تشریع احکام است. ایشان معتقدند که استفاده از این گونه تعابیر در مقام تشریع، در قرآن شایع است و برای نمونه به تعابیر قرآن در تشریع جهاد، روزه و نماز قصر اشاره می کنند (ر.ک: همان).

۱. تشریع جهاد: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (صف: ۱۱). در آیه حاضر نیز تعبیر «ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ» به معنای تخییر نیست؛ زیرا ترک جهاد، قبیح و معصیت خداوند محسوب می شود و معنای آیه این است که جهاد، بهتر است از آنچه که شما را از آن (جهاد) دور کند؛ زیرا آنچه که انسان را به پاداش خداوند می رساند، بهتر از بهره مندی هایی است که نزد خدا پاداش ندارد (ر.ک: طوسی، بی تا: ۵۹۶/۹) و آن گونه که مشاهده می شود در این مقام نیز، موضوع سخن، بیان اصل تشریع جهاد است.

۲. تشریع روزه: «أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۸۴).

آیه حاضر موارد استثنای قانون روزه را برمی شمارد؛ یعنی حکم افرادی را که روزه بر آنها واجب نیست بیان می کند که عبارت اند از: ۱. بیماران؛ ۲. مسافران؛ ۳. کسانی که با روزه گرفتن به مشقت و زحمت بی اندازه دچار می شوند، مانند کهن سالان. بیماران و مسافران باید بعد از

بهبودی یا مراجعت از سفر، قضای روزه را بگیرند؛ اما گروه سوم به جای قضای روزه باید فدیة و تاوان بپردازند، یعنی فقری را غذا دهند (ر.ک: خوبی، ۱۴۳۰: ۳۰۰ - ۳۰۱).

عبارت ﴿وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ خطاب به افراد بیمار، مسافر یا ناتوان نیست؛ زیرا قبل از این جمله، حکم آنها در آیه مشخص شده است و رأی کسانی که پنداشته‌اند روزه در آغاز تشریع، «واجب تخییری» بوده و مسلمانان می‌توانستند روزه بگیرند یا به جای آن فدیة بدهند تا به صورت تدریجی به روزه گرفتن عادت کنند و بعد از تغییر شرایط این حکم نسخ شد، نادرست است؛ بلکه ظاهر این است که این عبارت، تأکید دیگری بر فلسفه روزه است. شاهد این سخن، تعبیرهای مشابهی است که در آیات دیگر قرآن به چشم می‌خورد، مانند: ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (جمعه: ۹) که بعد از حکم وجوب نماز جمعه ذکر شده است (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱/ ۶۲۵ - ۶۲۶) و این جمله، تأکیدی بر روزه‌داری است که شامل ماه رمضان و دیگر ایام سال می‌شود (ر.ک: حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۱۴۴/ ۲).

۳. قصر نماز: ﴿وَإِذَا ضَرَأْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾ (نساء: ۱۰۱). چنان‌که گذشت، عبارت «لا جُنَاح» برای تشریع حکم در قرآن استعمال شده است. در آیه یادشده نیز منظور، اصل تشریع قصر نماز است (فضل الله، ۱۴۱۹: ۷/ ۴۲۹) و این نوع کاربرد، شاید دلیل این باشد که گاهی حکمی واجب می‌شود و به خاطر عوامل خاصی، مردم خیال می‌کنند که اجرای آن با احکام دیگر سازگار نیست (جعفری، ۱۳۷۶: ۲/ ۵۴۶) و عبارت ﴿فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ﴾ دلیل بر جواز تمام خواندن نماز در سفر نیست (طیب، ۱۳۶۹: ۴/ ۱۸۵).

۲ - ۱ - ۳ - استفاده از قواعد ادبی

از مهم‌ترین کاربردهای ادبی علامه طباطبایی در تبیین دلالت عبارت «فلا جناح»، استفاده از معنای حرف «فاء» در جمله ﴿فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ است. حرف «فاء»، عاطفه به معنای تفریع بیان شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱/ ۳۸۶). حرف «فاء» هنگامی بر تفریع دلالت می‌کند که جمله بعد از آن، بر جمله ماقبلش مترتب باشد (مدنی، بی‌تا: ۸۷۷).

وجه استدلال این‌گونه است که با استفاده از این که خدای متعال در قسمت اول آیه بیان می‌کند که صفا و مروه، جزء شعائر الهی است و به حکم شعیره بودن، عبادت‌های مخصوصی دارند، و با عطف به جمله دوم توسط فاء تفریع، نتیجه گرفته می‌شود که عبادت مخصوص این

اماکن مقدس، سعی بین آن دو است و به این معنا به اصل تشریح سعی اشاره می‌کند. درباره حرف «واو» در جمله ﴿وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ دو احتمال در تفسیر المیزان بیان شده است: ۱. عطف: که در این صورت، جمله حاضر را بر مدخول «فاء» تفریع ﴿فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتِ أَوْ اعْتَمَرَ﴾ عطف می‌کند، تعلیل دیگری می‌شود برای این که چرا سعی بین صفا و مروه را تشریح کرد؛ چرا که در تعلیل اول، طواف صفا و مروه به جهت این است که از جمله شعائر هستند و تعلیل دوم که عام است و شامل هر عبادت دیگر می‌شود و آن عبارت است از اعطای پاداش به انجام دهنده فعل خیر که سعی بین صفا و مروه نیز شامل آن می‌شود و به این معنا مراد به تطوُّع مطلق اطاعت خواهد بود و تنها برای اطاعت مستحبی نیست. ۲. استیناف: اما اگر «واو» استینافیه باشد، در این مقام خواهد بود که محبوبیت سعی یا حج و عمره را برساند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۸۶/۱).

۲-۲ - بررسی نقش روایات سبب نزول در تبیین معنای ﴿فَلَا جُنَاحَ﴾ از منظر تفسیر المیزان
نظر علامه طباطبایی درباره حدّ دلالت عبارت ﴿فَلَا جُنَاحَ﴾ در تفسیر المیزان بدین گونه است که از آیه مزبور، تنها اصل تشریح سعی بین صفا و مروه را می‌توان استنباط نمود؛ ولی واجب یا مستحب بودن، مسئله‌ای دیگر است که از ظاهر آیه به دست نمی‌آید. درباره واجب یا مستحب بودن سعی صفا و مروه، ایشان در «بحث روایی» روایتی از امام صادق (ع) بیان می‌کند که سعی بین صفا و مروه واجب است. مؤلف المیزان در این قسمت به بررسی سندی و متنی روایت یاد شده نمی‌پردازد و تنها در پایان این بخش متذکر می‌شود، بر اساس مقتضای جمع میان روایات فریقین، این آیه در سالی که مسلمانان حج را به جا آوردند نازل شده است و این در حالی است که آیات قبلی که راجع به قبله بود، در سال دوم هجری نازل شده و آیات ابتدایی سوره بقره نیز در سال اول هجری نازل شده است؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که سوره بقره سیاق واحدی ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۸۷/۱ - ۳۸۸).

با توجه به استنباطی که علامه از روایات سبب نزول مبنی بر وجود سیاق‌های متعدد در سوره بقره گرفته است، می‌توان برداشت نمود که ایشان مضمون این روایات را صحیح می‌دانند و از روایات سبب نزول آیه فقط در اثبات فرض یا سنت بودن سعی بهره‌نموده است؛ بلکه با توجه به اشاره‌ای که در روایات به داستان قضای عمره در سال ششم هجری (ر.ک: یعقوبی، بی‌تا: ج ۲/ ۵۴) شده است، مطلب مزبور را دلیل بر عدم وحدت سیاق در سوره بقره عنوان کرده است.

اما در مورد وجوب یا مستحب بودن سعی نیز باید متذکر شد، مفسر تفسیر المیزان با عنایت به روایت معصومان و قبول سخن روایت ایشان در این زمینه، وارد میدان بیان دلالت آیه شده است. این نکته در جای‌جای استدلالات ایشان نمود دارد، به طوری که مشاهده شد در بیان معنای طوع - که بعضاً لغت‌دانان کاربرد آن را بیشتر در امور غیر الزامی می‌دانند -، به نقد آن با توجه به آیات قرآن پرداخته تا مانع از سوء برداشت از این نکته برای اثبات مستحب بودن سعی شود.

در باره نحوه سعی با توجه به این که در آیات با لفظ «طواف» یاد شده، نه تنها به معنای عرفی طواف اکتفا نکرده بلکه با بیان دلایل قرآنی و ادبی، معنای صحیح آیه را ابراز کرده و تفاوت در چگونگی انجام دادن سعی و طواف را متذکر شده است. علامه با برهان سبر و تقسیم احتمالات درباره حکم سعی مبنی بر تخییری و اجباری بودن را در تحلیل آیه بیان می‌کند و به وضوح در پی تضعیف دیدگاه استحباب سعی صفا و مروه است؛ یعنی از فحوای عبارات تفسیر المیزان، به روشنی نظر ایشان مبنی بر واجب بودن سعی صفا و مروه را می‌توان فهمید.

با وجود پذیرش روایات معصومان قبل از تبیین معنای آیات، ایشان در جایی که ظاهر قرآن دلالت کافی بر وجوب سعی ندارد، هرگز این معنا را بر ظهور آیات تحمیل نکرده است؛ البته که ایشان در جای دیگر بیان نموده است: «آنچه گفته شد (عدم وابستگی دلالت قرآن به سنت) منافاتی ندارد با این که، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام عهده‌دار بیان جزئیات قوانین و تفصیل احکام شریعت - که از ظواهر قرآن مجید به دست نمی‌آید -، باشند» (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۴۳). با مشاهده روش حاضر استنباط می‌شود آرای تفسیری ایشان متأثر از روایات معصومان است؛ ولی رویکرد ایشان در تفسیر، موجب شده نکات بیشتری در توافق معنای مستفاد از ظواهر آیات با روایات معصومان یافت شود؛ زیرا مفسران دیگر با مبنا قرار دادن سبب نزول آیه و بعضاً با رویکرد عدم فهم ظواهر بدون آگاهی بر سبب نزول، کمتر به کشف دلالت آیه بر توافق با مضمون روایات موفق شده‌اند.

۳ - بررسی مصداق «الَّذِينَ» و مفهوم «بِمَا أَتَوْا» و «بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا» در آیه ۱۸۸ سوره آل عمران

در کتب تفسیری آمده است که معنای آیه «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنَّ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازٍ مِنَ الْعَذَابِ لَّهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران: ۱۸۸) بر مروان بن حکم مشکل آمد و گفت: اگر بنا باشد که هر فردی اگر نسبت به آنچه به او داده شده شادمان گردد و نسبت به کاری که انجام نداده دوست بدارد که مورد ستایش و تمجید قرار گیرد، مستحق

عذاب گردد، در این صورت همه ما باید اهل عذاب باشیم؛ زیرا همه ما دوست داریم از ما تمجید شود و نسبت به نعمت‌هایی که از آن برخورداریم شادمانیم. تا این که ابن عباس برای او توضیح داد که این آیه در شأن گروهی از اهل کتاب نازل شد در آن هنگامی که پیامبر اسلام درباره امری از آنها سؤال کرد، ولی آنان آن امر را کتمان کردند و درباره امر دیگری به او خبر دادند و چنین به پیامبر نمایانند که پاسخ سؤالش را داده‌اند و انتظار داشتند که آن حضرت از آنان تمجید کند (سیوطی، ۱۴۲۱: ۱۲۱/۱). بر پایه همین مسئله برخی از مؤلفان کتب علوم قرآنی - چنان که یاد شد - فهم این آیه را بدون سبب نزول، محال یا دشوار دانسته‌اند.

در کتب تفسیری فریقین دو سبب نزول درباره آیه مذکور بیان شده است:

۱. این آیه درباره روحانیان یهود نازل شده است؛ یعنی آنان که نام و صفات پیامبر اسلام ﷺ را که در تورات وجود داشت، پنهان کردند و در همان حال دوست داشتند که به راستگویی و وفاداری بر آیین ابراهیم ﷺ وصف شوند، درحالی که این صفت در آنان وجود نداشت.
۲. آیه درباره منافقانی نازل شده است که در جنگ‌ها و غزوات از فرمان رسول خدا ﷺ تخلف می‌کردند و با دروغ، بهانه می‌جستند که پیامبر ﷺ در ظاهر، سخنان آنها را می‌پذیرفت. از این رو، آنها خوشحال می‌شدند و دوست داشتند که به آنها مؤمن بگویند، درحالی که ایمان در قلبشان وجود نداشت (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲: ۴/۱۳۶ - ۱۳۷؛ طوسی، بی‌تا: ۷۷/۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/۹۰۶).

بنابر روایات سبب نزول، مصداق ﴿الَّذِينَ﴾ دو گروه می‌توانند باشند: ۱. یهودیان؛ ۲. منافقان. در مورد مفهوم ﴿يَمَّا أَتُوا﴾ نیز دو دیدگاه دیده می‌شود: ۱. تحریف و کتمان حقایق در مورد نبوت حضرت ختمی مرتبت؛ ۲. فعل منافقان در مخالفت با دستور رسول گرامی اسلام ﷺ. دلیل شادی آنها نیز انجام امور یاد شده بوده و با وجود این که دروغ گفته بودند، دوست داشتند همچون راستگویان و طرفداران حق شناخته و ستایش شوند.

البته مفسران به بیان روایت بسنده نکرده‌اند و معنای آیه را مختص در مورد نزول نمی‌دانند و معنا را قابل تسری به عموم می‌دانند و برای آن معانی ذیل را بیان نموده‌اند:

۱. این آیه شامل همه کسانی می‌شود که کار نیکی انجام داده و به آن مغرور هستند و دوست دارند در مقابل انجام دادن آن و نیز به خاطر پارسایی و مقام بندگی و دیگر صفاتی که در آنها نیست، مردم از آنان ستایش به عمل آورند (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۴۵۲).

۲. لحن عمومی‌ای که دارد، وضع بدکاران و طاغوت‌های هر امت را نشان می‌دهد که از کار باطل، فاسد و مفسد خود شادمان هستند و می‌خواهند بی‌جا و بی‌جهت، مورد ستایش و پذیرش همگان باشند (قرشی، ۱۳۷۵: ۲/ ۲۵۲).

در این میان، برخی از مفسران بین سبب‌نزول جمع کرده و هر دو را تلقی به قبول نموده‌اند (قاسمی، ۱۴۱۸: ۲/ ۴۷۸؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۲/ ۲۲۸). البته تمامی مفسران قرآن با اتکا به روایات سبب نزول، به تفسیر آیه مورد بحث نپرداخته‌اند، و بعضاً معنایی غیر از معنای یادشده به دست داده‌اند که بیشتر بر اساس دلالت‌های متنی است و بعضاً نزدیک به نظر تفسیر المیزان است؛ ولی با توجه به این‌که پژوهش حاضر در پی بیان روش و دیدگاه علامه طباطبایی است، لذا از ذکر آنها صرف نظر می‌شود (ر.ک: طیب، ۱۳۶۹: ۳/ ۴۵۵؛ حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۳/ ۲۸۸).

۳- ۱- روش علامه طباطبایی در بررسی مصداق مصداق ﴿الَّذِينَ﴾ و مفهوم ﴿بِمَا أَتَوْا﴾ در آیه ۱۸۸ سورة آل عمران

علامه طباطبایی معنای مستفاد از آیه را بر اساس سیاق آیات، بیان می‌کند و آیات ۱۸۱ تا ۱۹۰ سورة آل عمران را در یک سیاق معرفی می‌نماید. آیه ۱۸۱ به سخن یهودیان اشاره دارد که خود را غنی و خدای متعال را فقیر دانستند: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾ و این رویکرد به دو سبب می‌تواند باشد: ۱. به جهت شنیدن آیاتی چون: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ (بقره: ۲۴۵) این سخن را گفتند؛ ۲. ممکن هم هست این سخن را بدان جهت گفته باشند که چون فقر و فاقه عمومی مؤمنان را می‌بینند، به عنوان تعریض و زخم زبان گفته می‌داد و آنان را از گرسنگی نجات می‌بخشید. مفسر المیزان، اتصال این سخن به آیه قبل را هم که می‌فرماید: ﴿لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ﴾ (آل عمران: ۱۸۰) شاهد بر معنای ارائه شده می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴/ ۸۲ - ۸۳).

خدای متعال به یهودیان به خاطر سخنان و قتل انبیای الهی، عذاب جهنم را وعده داده است و پس از این سخن به مؤمنان خاطر نشان می‌کند که مورد آزمایش الهی قرار خواهند گرفت: ﴿لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾ (آل عمران: ۱۸۶) و به این جهت، اذیت‌هایی از جانب مشرکان و اهل کتاب خواهند دید و این سخنان دردآور مشرکان و اهل کتاب در مورد مؤمنان هم جاری خواهد شد و به زودی با این سخنان روبه‌رو خواهند شد و در مقابل این امور باید تقوا پیشه کنند و

صبور و استوار باشند. در خاتمه این سیاق از آیات، با توجه به سخن یهودیان دربارهٔ انفاق و همچنین وعدهٔ امتحان در اموال و تکرار سخن اهل کتاب و مشرکان دربارهٔ مؤمنان، علامه طباطبایی مراد از ﴿يَمَا أَتُوا﴾ را اموالی می‌داند که خدا به آنها اعطا کرده، ولی در مورد آن انفاق نمی‌کنند.

به عقیدهٔ علامه طباطبایی، مفهوم عبارت ﴿يَمَا أَتُوا﴾ مال و ثروتی است که خداوند به آنها انعام فرموده است و مصداق ﴿الَّذِينَ﴾ را کسانی می‌داند که به جهت حبِّ مال، بخل ورزیده و انفاق نمی‌کنند و کلمهٔ «مفازة» به معنای نجات است و اگر می‌فرماید این طایفه از مردم که علاقهٔ شدید به مال و جاه دارند هلاک می‌شوند، برای این است که دل‌هایشان وابسته و علاقه‌مند به باطل است، و دیگر حق بر آنان ولایتی ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۸۴/۴). خدای تعالی بعد از بیان این نکته، داستان مالکیتش نسبت به آسمان‌ها و زمین را و قدرتش بر تمام مخلوقات را خاطر نشان می‌سازد: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران: ۱۸۹). این دو صفت از صفات خدای تعالی می‌تواند تعلیلی برای مضامین همهٔ آیات گذشته باشد (همان). بنابراین، انسان نباید از مالی که مالکیت حقیقی آن از آن خداست، بخل ورزد. آیهٔ ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ يَمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ... وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ يَمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (آل عمران: ۱۸۰)، پندار افرادی که نسبت به انفاق در اموالشان بخل می‌ورزند، مورد نکوهش قرار گرفته، و تأکید شده که میراث آسمان‌ها و زمین برای خداست.

۳ - ۲ - بررسی روایات سبب نزول در تبیین مصداق ﴿الَّذِينَ﴾ و مفهوم ﴿يَمَا أَتُوا﴾ و ﴿يَمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾ از منظر تفسیر المیزان

روایاتی که بیان می‌کنند این آیه در شأن اهل کتاب نازل شده، از صحابه و تابعیان نقل شده و سند به معصوم علیه السلام نمی‌رسند. طبرسی در این باره می‌نویسد: روایتی که بیان می‌کند آیه دربارهٔ یهودیانی نازل شده که از تجلیل مردم و نسبت دادن دانش به آنها خوشحالی می‌کردند، از ابن عباس نقل شده است و روایتی که می‌گوید آیه در شأن منافقانی نازل شده که از جنگ تخلف کردند، از ابو سعید خدری نقل شده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹۰۶/۲).

در روایات شیعی نیز مانند تفسیر قمی اشاره شده که آیه در شأن منافقان نازل شده و توسط خود علی بن ابراهیم نقل شده است: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتُوا - وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا نَزَلَتْ فِي الْمُنَافِقِينَ - الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا عَلَى غَيْرِ فِعْلٍ» (قمی، ۱۳۶۳: ۱۲۸/۱ - ۱۲۹).

روایات یاد شده هیچ کدام شرط اتصال به معصوم را ندارند؛ زیرا در تعریف حدیث آمده است: «کلام یحکی قول المعصوم أو فعله أو تقريره» (فضلی، ۱۴۱۶: ۳۳)؛ حدیث، سخنی است که گفتار، کردار و تقریر معصوم علیه السلام را گزارش می‌کند. مفسر تفسیر المیزان در تبیین دلالت آیه وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (نحل: ۴۴) بیان می‌کند که دلالت آیه بر حجیت قول پیامبر صلی الله علیه و آله در بیان آیات قرآن دلالت دارد و بیان اهل بیت نیز بر اساس حدیث متواتر ثقلین و دیگر احادیث به آن ملحق می‌شود و سخن سایر امت، نظیر: صحابه، تابعیان و عالمان، حجیتی برای سخنانشان وجود ندارد؛ زیرا آیه یاد شده، شامل آنها نمی‌شود و همچنین نص معتبری مبنی بر حجیت مطلق سخنان آنان وجود ندارد. همچنین اضافه می‌کند که: بیان حضرات معصومان در صورتی حجت است که به صورت مشافهه و رو در رو از ایشان شنیده باشیم و اگر به صورت نقل است، می‌بایست به حدّ تواتر رسیده باشد یا این که قرینه‌ای قطع آور یا نزدیک به آن، حدیث مزبور را همراهی کند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۶۱/۱۲ - ۲۶۲). ملاک ایشان در پذیرش روایات سبب نزول - که متواتر یا قطعی الصدور نباشند - ، عرضه بر قرآن است و تنها در صورتی که مضمون آن توسط آیه و قرائنی که در اطراف آن وجود دارد، تأیید شد، می‌توان بدان اعتماد کرد (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۱: ۱۳۷).

باید گفت روایاتی که درمورد سبب نزول آیه حاضر بیان شده‌اند: ۱. سند آنها به معصوم نمی‌رسند و از صحابه و تابعان بیان شده است و همان‌طور که ذکر شد، علامه طباطبایی برای قول ایشان در تفسیر، حجیت قائل نیست. ۲. حتی اگر این روایات را یک رأی تفسیری بدانیم، با توجه به این که با سیاق و مفهومی که علامه طباطبایی بدان اشاره کرد، ناسازگار است، کنار گذاشته می‌شوند. و همچنین با توجه به این که ایشان هیچ‌کدام از این روایات را در بحث روایی ذکر نمی‌کند، به نوعی برداشت می‌شود که این روایات، فاقد قرائنی بوده‌اند که علامه طباطبایی بتواند آنها را بپذیرد.

۴ - نتیجه‌گیری

با توجه به دیدگاه برخی از مفسران و صاحب‌نظران عرصه علوم قرآنی درباره این که امکان فهم صحیح آیات ۱۵۸ سوره بقره و ۱۸۸ سوره آل عمران، بدون آگاهی از سبب نزول آنها وجود ندارد، و همچنین اختلاف مبنایی این سخن با دیدگاه علامه طباطبایی که قرآن را در دلالت خود مستقل می‌داند، به‌طوری که به چیزی غیر از خود قرآن نیاز ندارد، به بررسی روش علامه در

تبیین معنای آیات یاد شده پرداخته شد که نتایج حاصل از آن به قرار ذیل است:

مهم‌ترین دلیل قائلان به عدم فهم صحیح آیه ۱۵۸ سوره بقره بدون آگاهی بر سبب نزول این است که از ظاهر قرآن، نمی‌توان وجوب سعی بین صفا و مروه را استنباط کرد. علامه طباطبایی در تفسیر آیه مورد بحث، به حد دلالت آیه پرداخته و با بررسی مفردات آیه، قواعد ادبی و زبان قرآن در تشریح احکام، بر این عقیده است که آیه ۱۵۸ سوره بقره در مقام بیان وجوب یا استحباب سعی بین صفا و مروه نیست و از این آیه، تنها اصل تشریع این حکم استنباط می‌شود و بحث وجوب سعی را در استناد به روایت معصوم علیه السلام در ذیل بحث روایی، بیان می‌کند. نکته قابل توجه این است که ایشان در شرح دلالت و معنای آیه حاضر به بحث استحباب یا وجوب سعی ورود می‌کند و بدون این که به صراحت، به وجوب سعی بر اساس آیه مذکور حکم کند، دیدگاه مبتنی بر استحباب را رد می‌کند و به نوعی حتی با وجود این که ظاهر آیه به صراحت بر وجوب سعی دلالت ندارد، به تقویت این دیدگاه همت گماشته است. نکته حاضر، بر تأثیرپذیری علامه طباطبایی از روایات معصومان در تفسیر آیه دلالت دارد و روش ایشان در شرح آیه موجب شده حتی شواهد قرآنی بیشتری برای مطابقت حکم روایات با قرآن یافت شود.

در آیه ۱۸۸ سوره آل عمران نیز عنوان شده که اگر در فهم این آیه به سبب نزول مراجعه نشود، معنای آن این‌گونه خواهد بود که اگر کسی به خاطر آنچه به او داده شده و به جهت آنچه انجام داده، دوست داشته باشد که تمجید شود، مستحق عذاب است. درباره سبب نزول آیه مذکور آمده است که در شأن اهل کتاب یا منافقان نازل شده که با وجود عدم انجام اعمال نیک، انتظار تمجید داشتند. علامه طباطبایی بر اساس سیاق آیات بیان می‌کند که آیه در مورد مؤمنانی است که با وجود این که بدان‌ها مال و ثروتی داده شده، ولی بخل ورزیده و انفاق نمی‌کنند. با این دیدگاه ایشان هیچ‌کدام از سبب نزول‌ها را در امر تفسیر دخالت نداده و معنا را بر اساس دلالت خود آیات بیان می‌کند و البته هیچ‌کدام از سبب نزول‌ها از معصوم علیه السلام نقل نشده است.

با بررسی هر دو آیه می‌توان به این نتیجه رسید که علامه طباطبایی در تفسیر آیات، متکی به آیات قرآن است و به سبب نزول‌هایی که از معصوم نقل نشده‌اند اعتنایی ندارد؛ ولی در آیاتی که سبب نزول از معصوم نقل شده است با این که سعی بر دلالت‌یابی آن مفهوم بر اساس خود آیات را دارد، ولی به دلالت التزام معنای روایت را در تفسیر خود گنجانده است.

کتابنامه

قرآن مجید

۱. ابن عاشور، محمّد طاهر، (۱۴۲۰ق)، التحرير و التنوير، بيروت: مؤسسة التاريخ العربی.
۲. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب، (۱۴۲۲ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳. ابن فارس، أحمد بن فارس، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۴. آلوسی، محمود بن عبدالله، (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵. بابایی، علی اکبر، (۱۳۹۴ش)، قواعد تفسیر قرآن، تهران: انتشارات سمت.
۶. بلاغی، محمّد جواد، (بی تا)، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: بی نا.
۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ق)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۸. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمّد، (۱۴۱۸ق)، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۹. جعفری، یعقوب، (۱۳۷۶ش)، تفسیر کوثر، قم: مؤسسه انتشارات هجرت.
۱۰. جلیلی، سیّد هدایت، (پاییز ۱۳۹۰ش)، اسباب نزول در نظریه تفسیری طباطبائی، فصل نامه علمی مطالعات تفسیری، شماره ۷، صص ۹ - ۳۲.
۱۱. جوان آراسته، حسین، (۱۳۸۰ش)، درسنامه علوم قرآنی، قم: بوستان کتاب، چاپ ششم.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حمّاد، (۱۴۰۷ق)، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دار العلم للملایین.
۱۳. حسینی همدانی، محمّد، (۱۴۰۴ق)، انوار درخشان در تفسیر قرآن، تهران: لطفی.
۱۴. حکیم، محمّد باقر، (۱۴۱۷ق)، علوم القرآن، قم: مجمع فکر الاسلامی، چاپ سوم.
۱۵. حویزی، عبدعلی بن جمعه، (۱۴۱۵ق)، تفسیر نور الثقلین، قم: اسماعیلیان، چاپ چهارم.
۱۶. خویی، ابوالقاسم، (۱۴۳۰ق)، البیان فی تفسیر القرآن، قم: موسسه احياء آثار الامام الخوئی.
۱۷. دشتی، سیّد محمود، (۱۳۸۲ش)، دایرة المعارف قرآن کریم: مقاله اسباب النزول، قم: بوستان کتاب، چاپ سوم.



۱۸. راغب أصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم.
۱۹. رجبی، محمود، (۱۳۸۳ش)، روش تفسیر قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۰. زرقانی، محمد عبدالعظیم، (بی تا)، مناهل العرفان فی علوم القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۱. زركشی، محمد بن بهادر، (۱۴۱۰ق)، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دار المعرفة.
۲۲. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ق)، الكشف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت: دار الكتاب العربی، چاپ سوم.
۲۳. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۲۱ق)، الإیتقان فی علوم القرآن، بیروت: دار الكتاب العربی، چاپ دوم.
۲۴. —، (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم: کتابخانه حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
۲۵. الصابونی، محمد علی، (۱۴۰۵ق)، التبیان فی علوم القرآن، بیروت: عالم الكتب.
۲۶. صافی، محمود، (۱۴۱۸ق)، الجدول فی إعراب القرآن و صرفه و بیانه مع فوائد نحویة هامة، دمشق: دار الرشید، چاپ چهارم.
۲۷. صالح، صبحی، (۱۳۷۲ش)، مباحث فی علوم القرآن، قم: الشریف الرضی.
۲۸. طباطبائی، سید محمدحسین، (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم.
۲۹. —، (۱۳۹۱ش)، قرآن در اسلام، قم: بوستان کتاب، چاپ ششم.
۳۰. طبرسی، فضل بن الحسن، (۱۴۱۲ق)، تفسیر جوامع الجامع، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۳۱. —، (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم.
۳۲. طوسی، محمد بن الحسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۳. طیب، عبدالحسین، (۱۳۶۹ش)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: اسلام، چاپ دوم.
۳۴. عتر، نورالدین، (۱۴۱۶ق)، علوم القرآن الکریم، دمشق: مطبعة الصباح.
۳۵. عنایه، غازی حسین، (۱۴۱۱ق)، أسباب النزول القرآنی، بیروت: دار الجیل.

۳۶. غانم قدوری، الحمد، (۱۴۲۳ق)، محاضرات فی علوم القرآن، عمان: دار عمار.
۳۷. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم.
۳۸. فضل الله، محمد حسین، (۱۴۱۹ق)، من وحی القرآن، بیروت: دار الملائک.
۳۹. فضلی، عبدالهادی، (۱۴۱۶ق)، أصول الحديث، بیروت: مؤسسه أم القرى للتحقیق و النشر، چاپ دوم.
۴۰. فیومی، أحمد بن محمد، (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: دار الهجرة، چاپ دوم.
۴۱. قاسمی، جمال الدین، (۱۴۱۸ق)، محاسن التأویل، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۴۲. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ ششم.
۴۳. ———، (۱۳۷۵ش)، تفسیر أحسن الحديث، تهران: بنیاد بعثت، چاپ دوم.
۴۴. قطان، مناع، (۱۴۲۱ق)، مباحث فی علوم القرآن، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۴۵. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۳ش)، تفسیر القمی، قم: دار الکتب، چاپ سوم.
۴۶. کاشانی، فتح الله بن شکرالله (۱۳۳۶ش)، منهج الصادقین فی إلزام المخالفان، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۴۷. مدنی، علیخان بن احمد، (بی تا)، الحدائق النذیة فی شرح الفوائد الصمدیة، قم: ذوی القربی.
۴۸. مراغی، احمد مصطفی، (بی تا)، تفسیر المراغی، بیروت: دار الفکر.
۴۹. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۸ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۵۰. ———، (۱۳۸۰ش)، تفسیر روشن، تهران: مرکز نشر کتاب.
۵۱. معرفت، محمدهادی، (۱۴۱۰ق)، التمهید فی علوم القرآن، قم: حوزه علمیة قم، چاپ سوم.
۵۲. ———، (۱۳۸۱ش)، علوم قرآنی، قم: مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی التمهید، چاپ چهارم.
۵۳. مغنیه، محمدجواد، (۱۴۲۴ق)، التفسیر الکاشف، قم: دار الکتب الإسلامی.
۵۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱ش)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ دهم.
۵۵. واحدی، علی بن احمد، (۱۴۱۱ق)، اسباب نزول القرآن، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵۶. یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب، (بی تا)، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر.